

# جلسات شرح و تفسیر



حجت الاسلام و المسلمین استاد

محمد جواد حاج علی اکبری



موضوع:

دعای هشتم (پناه بردن به خدا) / جلسه ۲۸

۱۳۹۴ / ۰۶ / ۲۳



■ مؤمن تکلیف‌گرا و تکلف‌گریز است

■ دو نکته درباره تکلف

۱. تکلف تمام زندگی را در بر می‌گیرد

۲. ترفند شیطان هنگام مقابله با تکلف

■ ترجیح حق بر باطل، امری که باید از آن به

خداوند پناه برد

■ علل ترجیح دادن حق بر باطل

۱. شبهه

۲. شهوت

■ هیچ کس در امان نیست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
ردالمده

## مؤمن تکلیف‌گرا و تکلف‌گریز است

موضوع سخن گزارش مضامین هشتمین دعای صحیفه‌ی مبارکه سجادیه بود که به این جمله «و تعاطی الکلفه» رسیدیم. ابتلا به تکلف و کلفت، دردسر زیادی و مشقت اضافه و گرفتاری زیادی است که انسان بر خلاف موازین دین و خرد بر خود و دیگران تحمیل می‌کند. تعبیر شده رساله‌ی حقوق حضرت سید الساجدین (علیه الصلاة والسلام) در ذیل حق حج و هدی مخصوصاً بخشی که تحت عنوان حق هدی یا قربانی آمده، امام (علیه الصلاة والسلام) به مسئله تکلف پرداخته است. معلوم میشود از مواضع ابتلا مناسک بزرگی به نام حج و عمل مقدسی به نام قربانی است که آنجا هم انسان ممکن است بر اثر غفلت یا اعوجاجهای فکری و عملی به تکلف و کلفت مبتلا شود. آنجا امام (علیه السلام) به این موضوع پرداخته‌اند. من به آن متن اشاره‌ای

خواهم کرد؛ چون ما بین صحیفه و رساله‌ی حقوق، در هفته، در حال سعی بین صفا و مروه هستیم. اینها می‌توانند به هم دیگر خیلی کمک کنند. حضرت آنجا میفرمایند که در موضوع قربانی مواظب باش گرفتار ریا و کلفت نشوی.

بعد میفرمایند: آن چیزی که خدای متعال از تو خواسته است، یک دین آسان است و تو به آسانی میتوانی به خدای متعال و رضای الهی دست پیدا کنی. لازم نیست خودت را به دردسر بیندازی.

مقدمهای با این مضامین دارد. بعد میرسد به این جمله: «التذلل اولی بک من التدهقن» خیلی جالب است. از واژه دهقان استفاده شده، که ما هم از آن استفاده میکنیم. میفرمایند: اخلاق کلفت و ولخرجی و سخت‌گیرهای غیرمنطقی و مشقتهای غیرعقلانی، به آدم‌های ریاست‌طلب و کسانی مربوط است که درصدد هستند خود را به مطرح کنند و در معرض دید دیگران قرار دهند. افراد ریاست‌طلب عمدتاً به کلفت و مؤونه مبتلا میشوند. کلفت به معنای مشقت و تحمیل و فشار غیرمنطقی ددرسره‌ای اضافه است. اینجا کلمه‌ی مؤونه هم اضافه شده است. مؤونه به معنای خرج است. خرجهای اضافه و تحمیلی و

«نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ بَرَاءَ مِنَ التَّكْلِيفِ»؛ [۱] ما گروه پیامبران از تکلف به دور هستیم. «من و خوبان امت من از تکلف دور هستیم» [۲] و از انسان متکلف اعلام بیزاری می‌کنیم. طبق بیان امام صادق (علیه السلام)، شخص متکلف، گرفتار ریا در ظاهر عمل و نفاق در باطنش می‌شود: «المتكلف ظاهره رياء و باطنه نفاق و هما جناحان بهما يطير المتكلف»؛ [۳] ظاهر متکلف، ریا و باطنش نفاق است. و این دو امر، دو بال هستند که با آنها پرواز می‌کند [و به سوی بدی‌ها سوق پیدا می‌کند]. انسان متکلف از یک طرف در بین خلق می‌خواهد با ریا خود را ارائه کند. از سوی دیگر، گرفتار نفاق و شکاف و فاصله‌ی با حقیقت می‌شود. این هیچ ربطی به رسم و راه صالحان، و متقیان ندارد. امام صادق (علیه السلام) خیال همه را راحت کرده و فرموده است کسی که گرفتار مصیبت در زندگی خود تکلف می‌شود، «لا يستجلب فی عاقبه امره الا الهوان، و فی الوقت الا التعب و العناء و الشقاء»؛ [۴] متکلف در عاقبت کار جز پستی و خواری نتیجه‌ای نخواهد گرفت، و امروز نیز جز رنج و زحمت و ناراحتی بهره‌ای ندارد. آدم مکلف پایان کارش جز سقوط نیست؛ یعنی عاقبت امر

غیرمنطقی، برای طیف «المتدهقنین» است؛ کسانی که دنبال قدرت، قدرت‌طلبی و خود را مطرح کردن و ریاست‌طلبی و امثال اینها هستند. «فاما التذلل و التمسکن فلا کلفه فیهما و لا مؤونه علیهما» حضرت می‌فرمایند: در بندگی خدا نه کلفت است و نه مؤونه؛ نه نیاز است گرفتار و لخرجی و خودنمایی و امثال اینها شوی، و نه نیازی است که خود را به مشقت و دردسرهای غیرمنطقی بیندازی. «لأنهما الخلقه» تذلل و تمسکن که عبارت است از حالت فقر در برابر خدای متعال، افتقار در برابر حضرت حق و فروتنی و خاکساری در برابر حضرت حق، در آن تکلف نیست؛ زیرا با طبع انسان هماهنگ است. خیلی دقیق است: «لأنهما الخلقه و هما موجودان فی الطبیعه» در طبیعت انسان حالت بندگی، افتادگی و آسان‌گیری، روان زندگی کردن و بندگی کردن، نهفته است. کلفت و مؤونه و دشواریهای غیرمنطقی و دردسرهای اضافه و لخرجی‌ها، با خلقت و فطرت انسان هماهنگی ندارند. چون هماهنگ نیستند، مانع پذیرش انسان به درگاه خداوند متعال و تقرب هستند. لذا انبیای الهی اعلام می‌کنند که ما از تکلف اعلام براءت می‌کنیم:

## دو نکته درباره تکلف

۱. تکلف تمام زندگی را در بر می‌گیرد. دو تبصره را باید اینجا مطرح کنیم. محیط تکلف کل محیط زندگی ما است. در کل فرآیند زندگی از تغذیه، خواب، سفر، وسایل نقلیه، دوستی، رفاقت خانواده، مدیریت مهمانی، جشن، شادی، عزا، انجام مناسک، انجام برنامه دینی، انجام برنامه‌های عمومی زندگی وارد میشود و همه-ی بخشها را تقریباً پوشش میدهد. تقریباً در اکثر این موارد ما گرفتار این پدیده شیطانی، یعنی موضوع تکلف هستیم که به بخش‌های مختلف زندگی ما، به اقتصاد، فرهنگ، آسایش، دین و دنیای ما ضربه وارد میکند. لذا نمی‌شود این مسئله و آثار آن را دست کم گرفت. آثار روانی، اخلاقی، دنیایی و آخرتی عجیب و غریبی دارد؛ مثل خستگی، فشارهای روانی، دلزدگی، افسردگی و انزوا. اینها آدم متکلف را به تدریج از خطوط تماس خارج میکنند و به این تریب گرفتار انزوا می‌شود و هزینه‌ی زیاد و خرج‌های اضافی که خود این خرج‌های اضافی انسان را گرفتار مصیبت‌های فراوانی میکنند؛ مثلاً تکلف‌هایی که در موضوع ازدواج است، چقدر

سقوط میکنند و گرفتار دوری از حضرت حق می‌شود. الان هم در زندگی مصیبت‌هایی به سرش می‌آید. شقاق، خستگی، دل‌زدگی، دل‌مردگی، فشارهای روانی، اعصاب خرد خود و اعصاب خرد کردن دیگران در همین دنیا بر اثر تکلف رخ می‌دهد. راجع به عالم رفاقت هم کسی که در عالم رفاقت، انسان با او به تکلف می‌افتد، رفیق خوبی نیست. در بیان دیگر امام صادق (علیه السلام) فرمودند سنگین‌ترین برادران من، یعنی آنهایی که رفاقت برای من با آنها خیلی سخت است، کسانی هستند که برای من خودشان را به زحمت می‌اندازند «اتَّقِلْ إِخْوَانِي عَلَيَّ مِنْ يَتَكَلَّفُ لِي فِي الصُّحْبَةِ وَ اتَّحَفْظْ مِنْهُ» و باعث میشوند که من هم نسبت آنها بر خودم سخت بگیرم. نقطه‌ی مقابل آن هم جالب است. فرمودند: «وَ اخْفِظْهُمْ عَلَيَّ مَنْ أَكُونُ مَعَهُ كَمَا أَكُونُ وَحْدِي» [۵] رفیقان سبک و دوست‌داشتنی و بی‌دردسر برای من کسانی هستند که وقتی با آنها هستم، انگار با خودم هستم. همان‌گونه که در خلوت با خودم راحت‌م، با آنها هم راحت هستم.

وقتی که ما با تکلف می‌جنگیم و مبارزه می‌کنیم و اعتقاد داریم که باید از محیط رفتارهای دینی، خانوادگی و اجتماعی تکلف‌زدایی شود، اینجا یک وسوسه شیطانی جدیدی ایجاد می‌شود به بهانه بی‌تکلفی. اگر حواسمان نباشد به یک مصیبت دیگر گرفتار می‌شویم. توضیح آنکه گاهی به بهانه بی‌تکلفی، چیزی که ترویج می‌شود، بی‌عاری، بی‌انضباطی، بی‌نظمی، ناراستگی، شلختگی و بی‌ادبی است. طرف پاهایش را جلوی بزرگ‌تر، پدر، برادر یا مادر دراز کرده است، به بهانه اینکه تکلف نداشته باشد و راحت باشد. این، بیادبی است، نه بی‌تکلفی. خروج از حریم‌های تعریف‌شده‌ی دینی، بی‌ادبی است، و بی‌تکلفی نیست. مثلاً به کسی که لباسش ناراسته و به هم ریخته است و وضع آشفته دارد، می‌گوییم: سر و وضعت را اصلاح کن. می‌گوید: بی‌تکلف و راحت باشید. برخی با زیرشلواری بیرون می‌آیند و از آن بدتر اینکه خانم‌ها با لباس داخل خانه بیرون می‌آیند، به بهانه راحت بودن. چه کسی گفته وقتی بیرون می‌آییم، لباس فلان بپوشیم؟ اینجا اگر اشتباه کنیم ممکن است به اشتباهی دیگری بیفتیم. آداب همیشه

ضربه اقتصادی با خود دارد. علاوه بر آفتهای اخلاقی، دعوایها، مرافعه-ها و تأخیر در ازدواج که هیچ کدام ربطی به دین ندارد. پزیه‌هایی است که به دین یا به یک رفتار طبیعی بسته شده است. به خاطر همین تکلف، پدیده شیرین ازدواج در خانواده‌ها به مصیبت عظمی تبدیل شده است. جشن می‌شود مصیبت عظمی به دست خودمان؛ به خاطر کم‌خردی و کاهش نگرش عقلانی به زندگی و دین. در مورد عزا هم همین طور می‌شود. کسی از دنیا رفته است. صاحب عزای که همه باید دورش بگردند، بادش بزنند و تر و خشکش کنند، باید به فکر سفره انداختن، قرض کردن و صد جور مصیبت دیگر باشد. به جای اینکه برای مصیبت اصلی بر سر خود بزنند، می‌گویند این را از کجا بیاورم، فردا فلان سفره را بپندازم، فلان خرج را بکنم و...

اینها شاید ساده به نظر برسند؛ اما ابعاد پنهان بسیاری دارد. قرض، هزینه‌های زیاد و محرومیت‌های معنوی که کسی آن را نمی‌بیند و محاسبه نمی‌کند.

**۲. ترفند شیطان هنگام مقابله با تکلف**  
تبصره بعدی اینکه اینجا معمولاً شیطان وارد قضیه دیگری می‌شود.

این [ها همه] دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می‌خوانند باطل است». حق، همان متن هستی است. حق، استوار است، متین است، جذاب است، دلنشین است و سعادت‌آفرین است. هر چه که مرتبط با حضرت حق است - که ما به خدای متعال هم طبق تعریف خودش حق می‌گوییم - آن هم حق است. دینش حق است، قرآنش حق است، سخنش حق است، صفاتش حق است، اسمائش حق است، افعالش حق است، خلقتش حق است، بر مدار حق است، آغازش حق است، فرجامش حق است، انجامش حق است، معادش حق است، راستی، عدل، عقل، مکارم و مهمی اینها به خدای متعال برمیگردد؛ یا به ذات حق یا به اسماء حق یا به افعال حضرت حق.

این آیه خیلی زیبا و دلنشین است: «سُئِرِبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ» [7] به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا آشکار گردد که او حق است». ما همه‌ی نشانه‌ها را، چه در آفاق و چه در انفس، چه بیرون از تو، در وجود، جان و نفس تو است، مهمی اینها را

همراه با نوعی کُلفت طبیعی است. این رعایت چون خردمندانه است و همراهش حریم‌داری، تحفظ و حشمت است، کلفت عقلانی و خردمندانه است. هر کلفتی بد نیست. کلفت نابخردانه، مشقت‌ها و دردسرهای اضافه و تصنع‌ها، از منظر دین و خرد ممنوع است. والا اگر انسان بخواهد آداب را رعایت کند، گفتار کلفت خواهد شد. اشتباه نکنید. به بی‌نظمی اعتراض می‌کنیم، می‌گویند: آقا سخت نگیرید، راحت باشید و تکلف نداشته باشید. بی‌انضباطی، شلختگی، بی‌ادبی و ناآراستگی، ذیل عنوان بیتکلفی مطلوب قرار نمی‌گیرد. اینها و سوسه‌های شیطانی است.

### ترجیح حق بر باطل، امری که باید از آن به خداوند پناه برد

عنوان جدیدی که در متن صحیفه نوریه مبارکه عرشیه مطرح شده، این است: «وایشار الباطل علی الحق» خدایا به تو پناه می‌بریم از اینکه باطل را بر حق ترجیح دهیم. اینجا ما دو واژه داریم: حق، ایثار، ایثار به معنای ترجیح است. قرآن می‌فرماید: «ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ» [6]



رفتار حق و صفات حق، تسلیم است و آنها را می‌پذیرد و حاضر است برای آن سرمایه گذاری کند و حتی جان بدهد. بنابراین هر جا که خروج از جاده حق اتفاق می‌افتد، پرده‌برداری می‌کند از اینکه این شخص دچار اعوجاج فطری شده و از مسیر و صراط مستقیم فطرت خارج شده است.

### علل ترجیح دادن حق بر باطل

انسان ممکن است بر اثر انحراف از فطرت، از حق عبور کند یا کارش به جایی برسد که باطلی را بر حق ترجیح دهد. این موضوع بحث ما است که از آن در این متن نورانی به «إِثَارَ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ» تعبیر شده است. امام می‌فرماید: خدایا من به تو پناه می‌برم از اینکه بخواهم باطل را به حق ترجیح دهم. یعنی از اعوجاج در فطرت و خروج از موازین فطری به تو پناه می‌برم.

#### ۱. شبهه

سؤال این است: چه میشود که انسان با وجود فطرت حق‌مدار، حق‌شناس و حق‌پذیر، کارش به اینجا برسد که بخواهد باطل را بر حق ترجیح دهد؟

به انسان‌ها ارائه کردیم تا از رهگذر این ارائه، چهره و سیمای حق برای آنها آشکار شود. البته ذیلی هم دارد: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ أَيَا كَافِي نِيسْتِ كِهْ أَوْ بَرِ هَمِهْ چِيزِ شَاهِدْ وِ گِوَاهِ اسْتِ؟» این یک نگاه عرفانی است که می‌گویند اول نگاه انسان مؤمن عارف سالک، به حق و پروردگار متعال است، و بعد به مخلوقات و دیگران. اما باطل، به قول قرآن کریم هرچه غیر از او است، باطل، فانی، زوال‌پذیر، ازبین‌رفتنی، نمود، بودنما و هستی‌نما است؛ یعنی هستی ناب نیست؛ بلکه خودش را این‌گونه نشان می‌دهد. خداوند تبارک و تعالی، فطرت انسان را بر حق آفریده است؛ چنان‌که در قرآن می‌فرماید: «فَطَرَهُ اللهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ» [۸] سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست». فطرت انسان، حق‌شناس، حق‌گرا و حق‌پذیر است و کاملاً بر مدار حق آفریده شده است. انسان بر اساس فطرتش و خلقت اصلی خود حق را بر باطل ترجیح می‌دهد؛ حق‌گرا است؛ حق را می‌شناسد، متمایل بر حق است و حق را بر باطل ترجیح می‌دهد. در برابر دین حق، سخن حق،

فریب می‌دهد. والا اگر بگویند که این باطل است که هیچ کس پذیرش نمی‌کند. عمدتاً آنچه در فتنه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، فکری و ایدئولوژیک اتفاق می‌افتد، همین شبهه است که یا شبهه در معنا و مفهوم است یا شبهه در مصداق است. اصلاً وقتی که می‌گوییم فتنه، یعنی فضا غبارآلود شد و شبهه حاکمیت پیدا کرد. شبهه که حاکم شد، ابرها جلوی خورشید حق و حقیقت را می‌پوشانند و جایی که ابر فتنه غلبه می‌کند و خورشید حق پشت این ابرها قرار می‌گیرد، میدان جولان دادن باطل است. منتها اینجا باطل خودش را به جای حق نشانده و خود را حق معرفی می‌کند. مسئله این است. مثلاً جریان سقیفه که اعظم فتنه‌ها بوده است، در مقابل حقیقتی به نام غدیر است. آنچه رخ داد و پرچمی که آنجا بلند شد، جانشینی پیغمبر بود. در آنجا اصل مسئله یک کلمه بود، «دموکراسی» و مراجعه به بزرگ‌ترها. استناد به بیانات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کردند که حضرت فرموده‌اند: اجتماع بزرگان امت من خطا نمی‌کنند. همه در سقیفه جمع شدند. اما علی (علیه السلام) و ابن عباس، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را

یکی از این سه مسئله است: یا به خاطر شبهه است، یا به خاطر شهوت است، یا به خاطر ترکیب هر دو. اما شبهه، یعنی جایی که حق و باطل عوض می‌شود. شبهه‌ها یا مربوط به مفهوم است یا مربوط به مصداق. یعنی یا انسان گرفتار اشتباهات مفهومی می‌شود و زیر بار ترجیح باطل بر حق می‌رود. در واقع احساس این است چیزی که با آن مواجه است یا به آن گرویده است، حق است. اینجا باطل در چهره حق، او را تسلیم خودش کرده است. گاهی در معنا و مفهوم دچار اشتباه نیست، بلکه گرفتار شبهه در مصداق است. یعنی در انتخاب مصداق حق، گرفتار اشتباه می‌شود. باطل تا لباس حق نپوشد و حق‌نمایی نکند، طرفدار پیدا نمی‌کند. سرش هم فطرت حق‌مدار است. لذا عملیات اصلی شیطان در اینجا، فریب مفهومی و مصداقی است. امیر المؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه انجایی که بحث حق و باطل و فتنه و شبهه را مطرح می‌کند، می‌فرماید: «يُؤَخِّدُ مَنْ هَذَا ضَعْفٌ وَ مَنْ هَذَا ضَعْفٌ» [۹] مَشْتِي از آن برداشته می‌شود و مَشْتِي از این». یک خرده از حق می‌گیرد و یک خرده از باطل؛ اینها را باهم ترکیب می‌کند، جا می‌اندازد و

غسل می‌دهند. در جنگ صفین و رویایی معاویه در برابر امیر المؤمنین (علیه السلام)، پیچیدگیهای موضوع بیشتر شد. قصه‌ی عمرو عاص و قرآنی که روی نیزه قرار می‌گیرد و قصه‌ی حکمیت و...  
اغلب فتنه‌ها ترکیبی است. مثلاً در فتنه فمینیست، صورت مسئله، آزادی زنان، تأمین حقوق زنان، آزادسازی ظرفیت‌ها و نیروهای عظیم نهفته در بانوان برای خدمت به جامعه است. اما پشت صحنه، چیز دیگری است. اینها باطل‌های حق‌نما و سراب‌های آب‌نما هستند. در فتنه‌های ایدئولوژیک می‌بینید که چه خبر است. مثلاً در معنویت‌های نوظهور، بازگشت به خویشتن و خودشناسی و... کتاب‌های جذابی معرفی می‌شود. به ظاهر حق هستند و با این پرچم‌ها به میدان می‌آیند و برخی جوانان را تسلیم می‌کنند. در فتنه‌های فرهنگی، هنری و اجتماعی نیز چنین است. پس یا اشتباه موضوعی میشود یا اشتباه مفهومی یا تلفیقی از این دو است که نتیجه آن سرگردانی و حیرت است. در چنین فضاهایی کسانی که شاخص و بصیرت نداشته باشند، در دام می‌افتند و میشود «ایثار الباطل علی الحق».

است، گاهی در زندگی خانوادگی است، گاهی در زندگی اجتماعی است، گاهی در زندگی جمعی امتی است. این اشتباهات هر کدام خسارت خاص خود را دارد. بعضی از «ایثار الباطل علی الحق» خسارتش تاریخی است؛ یعنی باید هزار سال تلاش شود تا بتوان اصلاحش کرد.

## ۲. شهوت

محور شهوت هم که دیگر به توضیح نیازی ندارد. طبع حق، معمولاً در بیشتر موارد با سختیها و رنجهایی همراه است. اصطلاحی بین ما است که می‌گوییم: سخن حق تلخ است. لذا در روایت است که: «قُلِ الْحَقُّ وَ إِن كَانَ مُرًّا» [۱۰] حق را بگو، هرچند تلخ باشد». گفتن حق معمولاً آمیخته با تلخی است و نیاز به نوعی سرمایه‌گذاری و تحمل شرایط دشوار دارد. نقطه مقابل آن، باطل در بیشتر موارد با شهوات و طبع راحت‌طلب و خوش‌گذران هماهنگ است و تأمین‌کننده آن است. نتیجه آن می‌شود: «ایثار الباطل علی الحق». باید مواظب بود که افکار عمومی دچار شبهه نشود و مردم گرفتار شهوات نشوند. الان جامعه ما در مخاطره شهوات است. خطر جدی است. موجی است که می‌آید و

غسل می‌دهند. در جنگ صفین و رویایی معاویه در برابر امیر المؤمنین (علیه السلام)، پیچیدگیهای موضوع بیشتر شد. قصه‌ی عمرو عاص و قرآنی که روی نیزه قرار می‌گیرد و قصه‌ی حکمیت و...  
اغلب فتنه‌ها ترکیبی است. مثلاً در فتنه فمینیست، صورت مسئله، آزادی زنان، تأمین حقوق زنان، آزادسازی ظرفیت‌ها و نیروهای عظیم نهفته در بانوان برای خدمت به جامعه است. اما پشت صحنه، چیز دیگری است. اینها باطل‌های حق‌نما و سراب‌های آب‌نما هستند. در فتنه‌های ایدئولوژیک می‌بینید که چه خبر است. مثلاً در معنویت‌های نوظهور، بازگشت به خویشتن و خودشناسی و... کتاب‌های جذابی معرفی می‌شود. به ظاهر حق هستند و با این پرچم‌ها به میدان می‌آیند و برخی جوانان را تسلیم می‌کنند. در فتنه‌های فرهنگی، هنری و اجتماعی نیز چنین است. پس یا اشتباه موضوعی میشود یا اشتباه مفهومی یا تلفیقی از این دو است که نتیجه آن سرگردانی و حیرت است. در چنین فضاهایی کسانی که شاخص و بصیرت نداشته باشند، در دام می‌افتند و میشود «ایثار الباطل علی الحق».

شروع، جاه‌طلبی است. امتداد آن اعوجاج‌های اخلاقی غیرقابل گفتن است و در نهایت، ارتداد کلی و مطلق. این مسئله را دست کم نگیریم.

انسان چیزی را می‌داند که حق است و دچار شک و شبهه هم نیست؛ ولی به خاطر نفسانیت خود، باطل را ترجیح می‌دهد. امتدادش می‌تواند گرفتار شبهه در اصل جریان الهی و دین حق شود. هیچ کس هم در امان نیست. لذا حضرت سجاد (علیه السلام) می‌گویند: «خدایا به تو پناه می‌برم از اینکه باطل را بر حق ترجیح دهم».

این را از این جهت تأکید می‌کنم که چون اگر توضیح داده نشود، شما که صحیفه می‌خوانید، به اینجا که میرسید، با خود می‌گویید: من که مبتلا به چنین چیزی نیستم، این را به دیگران می‌گویند، چه ربطی به من دارد؟! من کسی باشم که باطل را بر حق ترجیح دهم؟! ولی درست آنجایی که سخن حقی به تو گفته می‌شود که با شأن و جایگاه خیالی تو هماهنگ نیست، آن را نمی‌پذیری. مثلاً کسی که به من سخن حق می‌گوید، چون یک بچه است و با شأن خیالی و جایگاه من نمی‌سازد، جلوی او می‌ایستم و سخش را نمی‌پذیرم. چون همسر

ذائقه فطری را دچار آسیب می‌کند و طبیعت را بر فطرت غلبه می‌دهد. «ایثار الباطل علی الحق» چه در محور شهوات و چه در محور شبهات و چه در ترکیب اینها، باعث میشود فطرت سرکوب شود و غریزه و طبیعت میدان‌دار باشد. در این محور دومی هم که اشاره کردیم، عملیات شیطان خیلی گسترده است.

### هیچ کس در امان نیست

عمده مشکل ما در این باره، در محورهای عملی و در زندگی روزمره است؛ آنجا که انسان حقی را می‌شناسد، اما آن را فرومیگذارد، به خاطر وسوسه و انگیزه‌های شیطانی. حق را می‌شناسد، نه شبهه مفهومیه دارد و نه شبهه مصداقیه؛ بلکه مسئله غلیان و سرکشی شهوت است. معنای شهوت خیلی وسیع است. شهوت عمدتاً در اذهان عمومی به شهوت جنسی تعبیر می‌شود. حال آنکه انواع و اقسام مشتتهیات نفسی را در بر می‌گیرد و ضربه آن خیلی اساسی است و زمینه را برای افتادن در چاههای عمیق آماده می‌سازد. خیلها از اینجا ضربه خورده‌اند. شهوت در جاه و مقام و همچنین شهوت در امور جنسی، به ارتداد کامل انجامیده است! نقطه

## منابع و مأخذ

- به من تذکر می‌دهد، حالا باید حالش را بگیرم. مثلاً به تو می‌گوید که: غیبت نکن، این حرفت بوی غیبت می‌دهد. در اینجا شروع به توجیه می‌کنیم. می‌دانید که راست می‌گوید، ولی زیر بار نمی‌روید. اگر اینها در زندگی انسان امتداد و گسترش پیدا کند، میتواند به جایی بکشد که به قول قرآن: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوْأَىٰ اَنْ كَذَّبُوْا بِآیَاتِ اللّٰهِ وَكَانُوا بِهَا یَسْتَهْزِؤْنَ» [۱۱] آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند». باید به خدا پناه برد.
- پس دو کار باید انجام دهیم: یک تقویت بصیرت در محور نظری و در برابر شبهات، پیدا کردن شاخص‌ها و معیارها. دیگری تقویت تقوا و مراقبت در محورهای عملی است. دومی زمانی به دست می‌آید که در مصداقهای کوچک تسلیم باشیم. جایی که می‌بینید حق است، کوتاه بیاید؛ حتی اگر تلخ باشد.
- ■ ■ ■ ■
- [۱]. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۹۴.
- [۲]. «انا و اتقیاء امتی براء من التکلف؛ من و پریزکاران امتم از متکلفان بیزاریم». مصباح الهدایه، ص ۲۳۹.
- [۳]. آیت الله ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۵۳.
- [۴]. همان.
- [۵]. مصباح الهدایه، ص ۲۴۱.
- [۶]. لقمان: ۳۰.
- [۷]. فصلت: ۵۳.
- [۸]. روم: ۳۰.
- [۹]. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۸۸.
- [۱۰]. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۳۳۵.
- [۱۱]. روم: ۱۰.



افوغها؛ درنگی بر مسئله تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir • سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها

از ساعت ۱۸ الی ۱۹:۳۰

(سه‌شنبه اول سال)



تهران، خیابان سرچشمه  
مجتمع فرهنگی **شهادی** هفتم تیر